**فقه: زکات، جلسه 54: 06/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

روایت بعدی : عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَعِيدٍ السَّمَّانِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ فَإِنِ اتُّجِرَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ فَإِنْ وُضِعَ فَعَلَى الَّذِي يَتَّجِرُ بِهِ‌.

مال یتیم زکاة ندارد مگر اینکه با ان تجارت شود اگر تجارت شود و سود داشته باشد برای یتیم است و اگر ضرر داشته باشد برای متجر است این روایت تو سندش بحث جدی آن در سعید سمان است ابراهیم بن هاشم را که متاخرین صحیحه می دانند اسماعیل بن مرار هم بحث جدی ندارد اکثار روایت کلینی و ابراهیم بن هاشم هم برای اثبات وثاقت کفایت می کند. بحث در سعید سمان است.

در رجال نجاشی به این عنوان ترجمه کرده است: « سعيد بن عبد الرحمن‌و قيل ابن عبد الله- الأعرج السمان أبو عبد الله التيمي، مولاهم، كوفي، ثقة، روى عن أبي عبد الله عليه السلام. ذكره ابن عقدة و ابن نوح. له كتاب يرويه عنه جماعة. أخبرناه عدة من أصحابنا عن أبي الحسن بن داود، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان، عن سعيد به. » (رجال نجاشی ص181 رقم 477)

رجال شیخ: سعيد بن عبد الرحمن الأعرج‌السمان، و يقال له: ابن عبد الله، له كتاب. (رجال شیخ ص213 رقم2784) رجال شیخ طوسی از رجال ابن عقده گرفته است کما اثبتناه فی محله.

از این عبارت استفاده می شود که یک شخص واحدی به نام سمان و الاعرج شناخته می شده.

فهرست شیخ : « سعيد بن الأعرج‌، له أصل، أخبرنا بهما جماعة عن أبي المفضل عن ابن بطة عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، و عبد الرحمن بن أبي نجران جميعا عن علي بن النعمان، و صفوان بن يحيى جميعا عنهما. »(فهرست ص77 رقم 313)

کلمه اصل، در مقابل کتاب نیست کتاب معنای عامی است دو قسم بوده مصنف و اصول. فهرست شیخ طوسی هم فهرست منصف است هم فهرست اصول. محروم ابن غضافری دو کتاب تالیف کرده بود یکی برای اصول یکی برای مصنف. شیخ طوسی این دو مدل تالیف را یک کاسه کرده و در یک کتاب هر دو را جمع کرده است . اصل آن چیزی است که در عالم تالیف اصل باشد یعنی منبع مکتوب مسبوق نداشته باشد. برخلاف مصنف که منبع مکتوب سابق داشته باشد. واژه اصل هم به همین اعتبار است که آیا در عالم تصنیف آیا اصل است یا از یک منبع مکتوب دیگر گرفته شده است صنف یعنی آن چیزی که شاخ و برگ است از فروع است تشبیه به درخت است که ریشه و شاخ و برگ دارد اصل همان ریشه است که مسبوق به جایی نیست. این سعيد الأعرج‌ که شیخ طوسی ترجمه کرده یا سعيد بن عبد الرحمن یا عبدالله الأعرج‌ السمان که شیخ طوسی ترجمه کرده و برای او کتاب ثابت کرده یکی هستند خیلی بحث جدی نیست. بحث عمده این است که آیا سعید سمان با سعید اعرج یکی هستند؟ مرحوم اقای خویی می فرمایند نجاشی و شیخ طوسی اعرج وسمان را وصف یک نفر گرفتند ولی از رجال برقی استفاده می شود که دو نفر هستند می گوید سعيد الأعرج ابن عبد الله‌كوفي. بعدش در عنوان بعدی گفته: سعيد السمان‌. این دوتا را جدا ذکر کرده است که استفاده می شود که دو نفر هستند ولی آقای خویی میفرماید ظاهرا برقی در اسناد دو تا عنوان سعید الاعرج و سعید سمان دیده و متوجه نشده که یکی هستند لذا هر دو را ذکر کرده.

صاحب قاموس الرجال از آن طرف می گوید متفاوت هستند اینکه شیخ طوسی و نجاشی یکی دانسته اند اشتباه است دو نفر هستند سعید سمان و سعید اعرج.

اگر دو نفر بدانیم و بگوییم نجاشی اشتباه کرده، مشکل این است که آن توثیق نجاشی مربوط به کدام است؟ در نتیجه از آن عبارت نمیشه توثیق هیچکدام را فهمید مگر بگوییم توثیق مربوط به صاحب کتاب است و صاحب کتاب بنابر نقل فهرست سعید اعرج است که ا یشان توثیق شود بنابراین یا هیچکدام را نمی شود توثیق کرد یا حداکثر فقط سعید اعرج را بشود توثیق کرد. دخالت دارد در بحث ما که یکی هستند یا دو نفر؟

قاموس الرجال می فرماید در اسناد سعید اعرج وارد شده است سعید سمان هم وارد شده هیچ کجا با هم نیامده بنابراین دو نفر هستند اینگونه استشهاد می کند.

در مورد کلام قاموس الرجال چند مرحله بحث است: مرحله اول: اساسا آیا در این موارد که نجاشی و شیخ طوسی یکی دانسته، اگر بپذیریم که سعید اعرج و سعید سمان هیچ کجا با هم ذکر نشده اند در اسناد، آیا به طور طبیعی باید بگوییم نجاشی اشتباه کرده و شیخ طوسی اشتباه کرده؟ من کلام صاحب قاموس را تکمیل کنم: اینکه نجاشی که تصریح میکند که ذکره ابن عقده؛ و این نوح. شیخ طوسی هم قرائن نشان می دهد که از کتاب ابن عقده گرفته . ممکن است بگوییم ابن عقده اشتباه کرده. یک اشتباه بیشتر صورت نگرفته است. او بوده که این دو را یکی گرفته. بنابراین اینها دو نفر هستند. یا بگوییم برقی که دو تا گرفته متوجه وحدت نبوده و الا اینها یک نفر هستند کما ذکره النجاشی و الشیخ. متعارف این است که قول نجاشی و شیخ را بپذیریم و قول برقی را بگوییم متوجه نشده چون برقی شهادت به تعدد نمی دهند. شهادت به وحدت نمی دهند نه اینکه شهادت به تعدد بدهند. کأن نجاشی می گوید من اینها را یکی میدانم برقی به وحدت شهادت نمیدهد دوران بین شهادت و عدم شهادت است نه بین شهادت اثباتی و شهادت نفی. در مقابل شهادت نجاشی و شیخ عبارت برقی. همچنان اینکه هیچ کجا در اسناد با هم واقع نشده این که دلیل بر این نیست که یکی نیستند. افراد ممکن است به عنوانهای مختلف معروف باشند و هیچ کجا عنوانها با هم جمع نشده باشد. بنابراین به نظر می رسد ابتدائا بدون قرائن خارجیه اگر ما باشیم و این مقدار اطلاعات فرمایش آقای خویی متین تر است که یکی هستند و برقی التفات به وحدت نداشته. حتی اگر برقی ظاهر شهادت به عدم باشد جمع عرفی بین عبارتها این است که برقی نمی خواهد شهادت به عدم بدهد عدم الشهادت است آن چیزی که در روایات دیده را جمع آوری کرده یعنی اگر ذاتا عبارت برقی ظهور دارد در شهادت العدم به قرینه شهادتی که مرحوم نجاشی و شیخ طوسی میدهند می توانیم عبارت برقی را حمل بر عدم الشهادت کنیم. اقای صدر در مورد جمع عرفی معتقد است که جمع عرفی در جایی است که از یک نفر یا افرادی به منزله یک نفر هستند صادر شده باشد مثل ائمه معصومین علیهم السلام که به منزله یک نفر هستند کلهم نور واحد هستند ولی ما در جای خودش گفتیم که در جمع عرفی نیاز نیست که از یک نفر صادر شود این تفاوت جدی در تعریف هویت جمع عرفی بین ما و شهید صدر است که این تفاوت این نتیجه را به دنبال دارد. عرض کنم که طبق قاعده اولیه اگر هیچ گونه قرینه خارجیه نداشته باشیم به نظر می رسد که ما باید بگوییم سعید اعرج و سمان یکی هستند.

یک سعید بن عبید سمان کوفی هم در رجال طوسی است صفحه213 رقم2796 به که احتمال زیاد عبید، تصحیف عبدالله است. همین سعید بن عبدالله الاعرج است به احتمال زیاد به او هم عبدالله می گفتند هم عبدالرحمن می گفتند اینا تنافی ندارند جمع بین این اقوال اینگونه اقتضا می کند. اینها در صورتی است که به قرائن خارجی کار نداشته باشیم. اما قرائن خارجی :

دو نکته اینجا وجود دارد:اول: از بعضی از روایات سعید الاعرج استفاده می شود که سعید الاعرج همان سمان است : در کافی ج3 ص530 رقم9 « عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ سَأَلَهُ سَعِيدٌ الْأَعْرَجُ وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ إِنَّا نَكْبِسُ الزَّيْتَ وَ السَّمْنَ نَطْلُبُ بِهِ التِّجَارَةَ فَرُبَّمَا مَكَثَ عِنْدَنَا السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ» پیداست که یک تاجر سمن بوده . و موید آن این است که یک سری سوالات از سمن کرده :

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدٍ الْأَعْرَجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْفَأْرَةِ وَ الْكَلْبِ يَقَعُ فِي السَّمْنِ وَ الزَّيْتِ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهُ حَيّاً فَقَالَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ (‌الكافي (ط - الإسلامية)، ج‌6، ص:262)

همین روایت در تهذیب ج9 ص86 رقم 362 ذکر شده که ذیلی دارد: « عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدٍ الْأَعْرَجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْفَأْرَةِ تَقَعُ فِي السَّمْنِ وَ الزَّيْتِ ثُمَّ تُخْرَجُ مِنْهُ حَيّاً فَقَالَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ وَ عَنِ الْفَأْرَةِ تَمُوتُ فِي السَّمْنِ وَ الْعَسَلِ فَقَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع خُذْ مَا حَوْلَهَا وَ كُلْ بَقِيَّتَهُ وَ عَنِ الْفَأْرَةِ تَمُوتُ فِي الزَّيْتِ فَقَالَ لَا تَأْكُلْهُ وَ لَكِنْ أَسْرِجْ بِهِ‌»

این یک قرینه .

قرینه دوم گاهی یک روایت واحد در یک منبع با تعبیرسعید سمان وارد شده در منبع دیگر با تعبیر سعید اعرج.

در کتب رجال یک مورد است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ سَعِيدٍ السَّمَّانِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ ... این روایت مفصل است در مورد شمیشر پیامبر و نشانه امامت در مورد شمشیر پیامبر و اینها

 در بصائر ص174 رقم2 و کافی ج1 ص232 رقم1 و ذیل روایت در کافی ج1ص238 رقم1 وارد شده است همین روایت با مقداری تفاوت در الفاظ در رجال کشی ص427 رقم802 به این طریق آمده: « عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ وَ غَيْرُ وَاحِدٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْأَعْرَجِ، قَالَ، كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَاسْتَأْذَنَ لَهُ رَجُلَانِ، فَأَذِنَ لَهُمَا، فَقَالَ أَحَدُهُمَا أَ فِيكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ قَالَ...» همان روایت آمده با مقداری تفاوت در الفاظ.

یک روایت دیگر است که من خودم به این قرائن اضافه کردم: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانِ بْنِ‌ عُثْمَانَ عَنْ سَعِيدٍ السَّمَّانِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَجَّلَ النِّسَاءَ لَيْلًا مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ... (کافی4 ص474) از امام صادق علیه السلام شنیدم که پیامبر نساء را شبانه از مزدلفه به منا کوچ دادند شب دهم در بین الطلوعین باید در مزدلفه ماند ولی در مورد زنها جایز است که وقوف شبانه در مزدلفه درک کنند مستقیما از همان مزدلفه بروند منا. دیگر صبر نکند که بین الطلوعین در مزدلفه باشند.

روایت دیگری دارد با تعبیر سعید اعرج که ظاهرا این دو روایت ادامه یکدیگر هستند: «عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدٍ الْأَعْرَجِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع- جُعِلْتُ فِدَاكَ مَعَنَا نِسَاءٌ فَأُفِيضُ بِهِنَّ بِلَيْلٍ قَالَ نَعَمْ تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ أَفِضْ بِهِنَّ بِلَيْلٍ وَ لَا تُفِضْ بِهِنَّ حَتَّى تَقِفَ بِهِنَّ بِجَمْعٍ ثُمَّ أَفِضْ بِهِنَّ حَتَّى تَأْتِيَ بِهِنَّ الْجَمْرَةَ الْعُظْمَى فَيَرْمِينَ الْجَمْرَةَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِنَّ ذَبْحٌ فَلْيَأْخُذْنَ مِنْ شُعُورِهِنَّ وَ يُقَصِّرْنَ مِنْ أَظْفَارِهِنَّ وَ يَمْضِينَ إِلَى مَكَّةَ فِي وُجُوهِهِنَّ وَ يَطُفْنَ بِالْبَيْتِ وَ يَسْعَيْنَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ ثُمَّ يَرْجِعْنَ إِلَى الْبَيْتِ وَ يَطُفْنَ أُسْبُوعاً ثُمَّ يَرْجِعْنَ إِلَى مِنًى وَ قَدْ فَرَغْنَ مِنْ حَجِّهِنَّ وَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَرْسَلَ مَعَهُنَّ أُسَامَةَ‌»

سعید اعرج کأن از امام صادق این رو شنیده بود که پیامبر شبانه زنها را فرستاده منی. وقوف بین الطلوعین را درک نکرده اند میخواسته ببینه این مطلب که در مورد پیامبر است عام است؛ سوال کرده. ظاهرا اینها یک روایت هستند.

در ذهنشان اعرج با سمان یکی بوده. گاهی عبارت عن الصادق است من خودم می نویسم عن ابی عبدالله علیه السلام. یکی از تحریفات تبدیل یک کلمه به کلمه مترادف آن است. مراحلی استنساخ می گذراند انسان عبارتی را می بیند این عبارت در ذهن انسان جا گیر می شود در ذهن انسان این عبارت فهمیده می شود بعد نوشته می شود در این مرحله فهمیدن خیلی وقتها. در بعضی نوشته ها دیدم که نوشتند در مرحله بازخوانی عبارت است که یک عبارت تحریف می شود تحریفات عمدتا در مرحله بازخوانی ذهنی است که خیلی وقتها اسمها به مشابهات تبدیل می شوند دو نفر که با هم ارتباط دارند به جای حماد بن عثمان، حماد بن عیسی نوشته می شود چون در جهاتی شبیه هستند و یکی از مراحل مهم تحریف آن مرحله بازخوانی است.

به نظر این هم قرینه دوم.

قرینه سوم که صاحب قاموس الرجال می فرماید سعید اعرج و سعید سمان هیچ کجا با هم نیامده این جور نیست ایشان به جامع الرواة مراجعه کرده که مربوط به کتب اربعه است که درست است ولی در غیر کتب اربعه با هم آمده اند. هر دو روایت که ما ذکر کردیم در قرب الأسناد که با طریق دیگری ذکرشده الاعرج السمان ذکر شده است. در روایت اول که إِنَّا نَكْبِسُ الزَّيْتَ وَ السَّمْنَ در قرب الاسناد ص126 رقم442:

« مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ: سَأَلَ سَعِيدٌ الْأَعْرَجُ السَّمَّانُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَنَا حَاضِرٌ، فَقَالَ: إِنَّا نَكْبِسُ السَّمْنَ وَ الزَّيْتَ نَطْلُبُ بِهِ التِّجَارَةَ، فَرُبَّمَا مَكَثَ السَّنَتَيْنِ وَ السِّنِينَ، أَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟قَالَ: فَقَالَ: «إِنْ كُنْتَ تَرْبَحُ فِيهِ، أَوْ يَجِي‌ءُ مِنْهُ رَأْسُ مَالِهِ فَعَلَيْكَ الزَّكَاةُ، وَ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تَرَبَّصُ بِهِ لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ رَأْسَ مَالِكَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ حَتَّى يَصِيرَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً، فَإِذَا صَارَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً فَزَكِّهِ لِلسَّنَةِ الَّتِي يَخْرُجُ فِيهَا» »

روایت دوم در قرب الاسناد آمده با تفاوت‌های متنی اما محتوا همان است:در قرب الاسناد به شکل یک سوال واحد آمده: قال (إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ) وَ سَأَلَهُ سَعِيدٌ الْأَعْرَجُ السَّمَّانُ وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ الزَّيْتِ وَ السَّمْنِ وَ الْعَسَلِ تَقَعُ فِيهِ الْفَأْرَةُ فَتَمُوتُ، كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: «أَمَّا الزَّيْتُ فَلَا تَبِعْهُ إِلَّا لِمَنْ تُبَيِّنُ لَهُ فَيَبْتَاعُ لِلسِّرَاجِ فَأَمَّا لِلْأَكْلِ فَلَا، وَ أَمَّا السَّمْنُ فَإِنْ كَانَ ذَائِباً فَهُوَ كَذَلِكَ، وَ إِنْ كَانَ جَامِداً وَ الْفَأْرَةُ فِي أَعْلَاهُ فَيُؤْخَذُ مَا تَحْتَهَا وَ مَا حَوْلَهَا ثُمَّ لَا بَأْسَ بِهِ، وَ الْعَسَلُ كَذَلِكَ إِنْ كَانَ جَامِداً»

با آن روایت دوم که قبلا ذکر کردیم تفاوت مضمونی ندارند ظاهرا روایت اصلی همین روایت است آن نقل دیگر تلخیص شده است. گاهی فقها در این که اینها را چگونه جمع کنیم روایت اولی در سمن و عسل ندارد که جامد باشد .... در حالی که طبق نقل اسماعیل بن عبدالخالق خوردن در صورتی است که جامد باشد و فأره هم در بالاش باشد. گاهی می گویند اینها اطلاق و تقیید است من این نکته را می گفتم که بسیاری از این اطلاق ها و تقییدها در واقع اطلاق و تقیید نبوده. در اصل آن روایت مطلق همان روایت مقید بوده که بد نقل شده است. به نظر می رسد که روایت سعید اعرج همین روایت مقیده ای بوده که با خصوصیاتش در این روایت وارد شده و این قیود که در روایت اصلی بوده راوی فراموش کرده بیاورد یا چون معمولا سمن و عسل سفت بوده یا نمی دونم که چه جوری این را اختصاص داده به صورت جامد، مثلا مفروغ عنه بوده که اگر جامد نباشد مایع باشد با افتادن میته همه آن نجس می شود اینکه کأن سوال منصرف بوده به موردی که جامد باشد زیت جامد ندارد متعارف جامد ندارد باید در یخچال باشد برخلاف روغن برخلاف عسل که جامد میشود اگر هوا کمی سرد باشد. (شاگرد: نشانه روغن زیتون اصل این است که یخ نمی زند) روغن زیتون در دمای متعارف یخ نمی زند.

(پسر عموی ما می گفت کرمانشاه بودیم هوا آنقدر سرد بود که تف می کردیم یخ می زد و صدا می کرد به صورت آب به زمین نمیرسید این قدر سرد بوده )

مجموع قرائن این است که سعید الاعرج و سمان یکی هستند و توثیق شده و تعددی که صاحب قاموس الرجال فرموده نمی شود با فرمایش ایشان موافقت کرد.

روایت های بعدی که خیلی بحث هم ندارد.

روایت بعدی : صحیحه حلبی:« عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ (روایت تحویلی است) عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قال قلت له: فِي مَالِ الْيَتِيمِ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا كَانَ مَوْضُوعاً (یعنی اگر کار باهاش نشه) فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ وَ إِذَا عَمِلْتَ بِهِ فَأَنْتَ لَهُ ضَامِنٌ وَ الرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ‌ »

روایت بعدی روایت زراره و محمد بن مسلم. این روایت دوتا نقل دارد که ظاهرا یکی است نه دوتا. هر دو از جهت سندی معتبر است: تا حماد بن عیسی سندها مختلف است عن حماد بن عیسی یکی می شود

سَعْدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُمَا قَالا مَالُ الْيَتِيمِ لَيْسَ عَلَيْهِ فِي الْعَيْنِ وَ الصَّامِتِ شَيْ‌ءٌ فَأَمَّا الْغَلَّاتُ فَإِنَّ عَلَيْهَا الصَّدَقَةَ وَاجِبَةً‌»

روایت دوم: حَمَّادُ بْنُ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمَا قَالا لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ فِي الدِّينِ وَ الْمَالِ الصَّامِتِ شَيْ‌ءٌ فَأَمَّا الْغَلَّاتُ فَعَلَيْهَا الصَّدَقَةُ وَاجِبَةٌ‌

ظاهرا یکی است آن فی العین ظاهرا درست است و فی الدین غلط است مال صامت در مقابل عین است دین خصوصیت ندارد صامت یعنی طلا و نقره غیر مسکوک بر خلاف عین که طلا و نقره مسکوک است صامت بودن در مقابل آن که با آن تجارت می شود مقابل نقد است ولی میخوام ببینم که آیا عرض کنم که مال صامت را معنا کرده اند ذهب و فضه می خوام ببینم که صامت بودنش به اعتبار حالا این بحثی دارد که بعدا صحبت می کنم.

مال صامت آیا به این اعتبار است که با آن تجارت نمی شود یا در مقابل مواشی است یا بعدا صحبت می کنم

فردا ان شالله.

 و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین